جنایت و مکافات

دو فیلمنامه از مجموعهٔ عدالت کور

پیتر فلانری

ترجمهٔ

مهدی غبرائی

اداره کل پژوهش‌های سیما

تهران - ۱۳۸۳

www.ketab.ir

فلانری، پیتر
Flannery, Peter
جنایت و مکافات: دو فیلمنامه از مجموعه عدالت کور (۱) / پیتر فلانری؛ ترجمه مهدی غبرائی.-- تهران: ماکان، ۱۳۸۳.
۱۸۶ ص.
ISBN: 964-6692-55-9
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: crime and punishment: from the series blind justice.
مندرجات: جنایت و مکافات، ص.۱۴-۹۱.-- مرد سفیدپوست، گوش کن، ص. ۹۳-۱۸۵.
۱. فیلمنامه‌ها. الف. غبرائی، مهدی، مترجم، -۱۳۲۴. ب. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. اداره کل پژوهش‌های سیما. د.عنوان. ه. عنوان: دو فیلمنامه از مجموعه عدالت کور (۱).
PN۱۹۹۷/ج۸۶ ۷۹۱
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران
م۸۱-۱۳۱۷۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Crime and Punishment. From the Series Blind Justice, Screenplays from the BBC Television by Peter Flannery, Series Created by Helena Kennedy With Peter Flannery.First Published in 1990,NickHern Books, 87 Vauxhall Walk,London SE11 5HJ.

جنایت و مکافات
از مجموعه عدالت کور
نوشته: پیتر فلانری
ترجمه: مهدی غبرائی
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۳
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی و صفحه‌آرایی: علیرضا خالق‌پناه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: رودکی

اداره کل پژوهش‌های سیما: میدان ونک، گاندی شمالی، نبش صانعی، پلاک ۵ تلفن: ۷ - ۸۷۸۶۶۹۵
نشر ماکان: تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۷۶۷
تلفن و فکس: ۰۹۱۲۱۴۰۳۷۲۸ - ۶۹۶۲۳۲۲
info@makanpub.com ▣ www.makanpub.com

شابک: ۹-۵۵-۶۶۹۲-۹۶۴ **ISBN: 964-6692-55-9**

● کلیه حقوق برای اداره کل پژوهش‌های سیما محفوظ است.

www.ketab.ir

فهرست

دربارهٔ نویسنده: پیتر فلانری ۱

مقدمه ۳

قسمت اول: جنایت و مکافات ۱۳

قسمت دوم: مرد سفیدپوست، گوش کن ۹۳

www.ketab.ir

درباره نویسنده

پیتر فلانری

پیتر فلانری در دانشگاه منچستر در رشتهٔ تئاتر درس خواند و سپس در همان جا به عضویت تئاتر کنتاکت درآمد و نخستین نمایشنامه‌اش هتل دلازار (۱۹۷۵) را نوشت. آخرین پناهگاه (شرکت تئاتر سایدواک، ۱۹۷۶؛ رویال اکسچنج، منچستر، ۱۹۷۸)، داستان خود پسرک (شرکت تئاتر رَت، ۱۹۷۸)، سرگرمی وحشیانه و جوندهٔ ناجور، نمایشنامه‌ای برای کودکان با همکاری میک فورد (هر دو در RSC ویرهاوس در ۱۹۷۸ اجرا شد) از آثار دیگر او به شمار می‌روند. از ۸۰ ـ ۱۹۷۹ نویسندهٔ مقیم در شرکت رویال شکسپیر لندن بود و دوستان ما در شمال (۱۹۸۲) را نوشت، که جایزهٔ جان وایتینگ را در همان سال نصیب خود کرد. عدالت کور، نخستین کار مهمش برای تلویزیون بود که در ۱۹۸۸ در تلویزیون بی.بی.سی به نمایش درآمد و جوایز انجمن تلویزیون سلطنتی ساموئل بکت را از آن خود کرد. نمایشنامهٔ دیگرش، خواننده در تئاتر RSC سوان و استراتفورد آپان آون در ۱۹۸۹ بود و سپس در ۱۹۹۰ در باربیکن لندن ادامه یافت. در حال حاضر سرگرم ساختن سریالی یازده قسمتی بر اساس دوستان ما در شمال است و با همکاری میک فورد فیلمی دربارهٔ رومانی می‌سازد که هر دو سفارش تلویزیون بی.بی.سی است.

www.ketab.ir

مقدمه

نوشتن دادرسی بدوی (عنوان اول عدالت کور) پس از شب‌های دراز بی‌خوابی و بحث و گفت‌وگو دربارهٔ زندگی، در کانون وکلا شروع شد. عدهٔ زیادی صحبت خود با وکلای مدافع جنایی را با این پرسش آغاز می‌کنند که هنگامی که دفاع از یک گناهکار را به عهده می‌گیرند چطور با خودشان کنار می‌آیند. پاسخ من به این پرسش بر اثر همنشینی با این اشخاص و گذر سالیان دستخوش تغییر شده است. تا حدی درست است که دچار خوش‌باوری بودم، اما حقیقت این بود که با نظریهٔ گناهکاری مشکل داشتم. آیا کفایت می‌کرد که معیارهای تنگ و محدود نظام دادگاه جنایی را که بیش‌تر اوقات واقعیت زندگی مردم را پشت درهای بستهٔ خود نادیده می‌گیرد به کار ببریم؟ گناهکار واقعی کیست؟

پیوسته از ارائهٔ حرفهٔ حقوقی به صورتی که مُهر تأیید بر کلیشه‌ها و اسطوره‌های قدیم می‌زنند، سخت رنجیده‌ام: تصاویر کسانی مانند چارلز لاوتون[1] که انگار تیله در دهان داشتند و موکل‌هایشان در جایگاه شهود غش می‌کردند. برخی چیزها از آن‌جا که هرگز بر پردهٔ سینما ظاهر نمی‌شوند، تغییر می‌کنند و در معرض تردیدند. وکلایی هستند که خود را چیزی بیش از تفنگ کرایه‌ای می‌دانند و در نقشی که در صحنهٔ زندگی بازی می‌کنند شگفتی می‌آفرینند. این افسانهٔ حقوقی که عدالت کور است و

---

۱. Charles Laughton بازیگر مشهور انگلیسی‌تبار سینما و تئاتر (۱۹۶۲ ـ ۱۸۹۹).

www.ketab.ir

همه چیز در پیشگاه آن بی‌طرفانه بررسی می‌شود، نقص مرگباری دارد و بهترین راه نمایش آن همیشه داستان‌هایی بوده است که از دادگاه‌ها مایه گرفته‌اند.

ما که حرفهٔ وکالت را داریم، عملاً از چاپ پرونده‌هایمان خودداری می‌کنیم، چون اخلاق حرفه‌ای ما را از فاش کردن اسرار موکلان باز می‌دارد، اما نمایش برای کشف برخی از اسطوره‌های قانون وسیله‌ای فراهم می‌آورد، بی‌آن‌که این مقررات نقض شود. من خطوط کلی یک سریال تلویزیونی را طرح کردم و اهداف و مقاصدش را شرح دادم. چند خط داستانی و تعدادی شخصیت را به آن افزودم. مایل بودم شخصیت اصلی‌ام زن باشد، چون خودم اطلاع بیش‌تری از این جنس دارم. اما دلیل بهتری هم داشتم: در شخصیت زنی که در مؤسسه‌ای مردانه کار می‌کند ابهاماتی نهفته است که کشف نشده باقی مانده است. این‌ها احساس ناراحتی را دربارهٔ زن‌هایی که مثل مردها انجام وظیفه می‌کنند و احساس شادمانی را هنگامی که نمی‌توانند مثل مردها عمل کنند، نقل می‌کند. همچنین دلم می‌خواست که این سریال تناقضات «وکیل تندرو»[1] بودن را نشان بدهد. هر وکیلی شایستگی آن را دارد که غریو تحسین جمعیتی را برانگیزد که با حالت قهرمانانهٔ او بسیار متناسب است.

اما من بیش از همه می‌خواستم مردم را در خشم و خروشم سهیم کنم. می‌خواستم تا مغز استخوان حس کنند که این حقیقت است و این‌جا قانون اجرا می‌شود، قانونی که نتیجه‌اش رضایت‌بخش نیست. لازم بود این پیام خشن و بی‌چون و چرا باشد؛ مایکل ویرینگ، یکی از تهیه کنندگان بی.بی.سی قول داد که همین طور بشود.

طرح کلی را برای مایکل فرستاده بودم و او از بسط آن دفاع کرده بود. از همان اول روشن کرده بودم که نیازمند همکاری با نویسنده‌ای هستم که آشنا کردنش با مسایل عملی وقتم را نگیرد. اما در عین حال می‌خواستم با هرکس که درگیر موضوع می‌شود از نزدیک همکاری کنم، زیرا موضوع آن قدر به قلبم نزدیک بود که قادر بودم بدون هیچ نظارت آن را به دست جریان خلاقیت بسپارم. مایکل ویرینگ در جمع و جور کردن کسانی که نیروی خلاقه‌شان متناسب است قابلیتی معجزه‌آسا دارد. بی‌درنگ از

1. Radical Lawyer

www.ketab.ir

پیتر فلانری خوشم آمد و پس از چند جلسه پی بردم فهمیده است چطور سریال را تجسم کرده‌ام و چرا برایم این همه اهمیت دارد. سوابق ما مشابه یکدیگر بودند و همدیگر را به خنده انداختیم ـ که همیشه علامت خوبی است. هفته‌ها، ماه‌ها، بلکه سال‌های بعد هم دربارهٔ بسیاری از جنبه‌های تجربهٔ حقوقی، داستان‌ها، تبانی‌ها، سیاست و روابط حرف زدیم. به کنه خط‌های داستانی پرداختیم، آزمایش کردیم که چطور از نظر قانونی درست از آب در می‌آید، زبان حقوقی را اصلاح و بر سر تفاوت‌های جزئی بحث کردیم. مایکل ویرینگ در برابر همهٔ این‌ها حکم قابله را داشت، نقش مخالف خوان را بازی می‌کرد و ما را به سوی مضمون‌های بزرگ‌تر سوق می‌داد. در وهلهٔ اول تصمیم گرفتیم که باید تباینی بین عملکرد سنتی کانون وکلا و شیوه‌های عملکرد برخی دفترهای حقوقی ایجاد کنیم. باید وسیله‌ای می‌یافتیم که این تباین را زنده نگه دارد. این کار را با خلق وکیل مؤنثمان، کاترین، انجام دادیم که با عزم راسخ کار خود را از چند دفتر حقوقی محافظه‌کار شروع کرد. همچنین موافقت کردیم که پرونده‌های متعددی همزمان مطرح شود، تا به زندگی پر مشغله در یک زمان اشاره‌ای داشته باشد.

پیتر وقت زیادی را در طیف متفاوتی از دفاتر حقوقی و دادگاه‌ها گذراند. او در گفتگونویسی و شنیدن آهنگ زبان استعداد شگرفی دارد. بنابراین به سرعت توانست کشمکش‌های طبقاتی موجود در دادگاه را در گفتگوهای بسیار درخشان بازآفرینی کند. پس از مدت زمانی که به این ترتیب می‌گذشت می‌رفت و اندکی بعد با فیلمنامه‌ای می‌آمد که از نیرومندی میخکوبم می‌کرد. همهٔ ایده‌هایی را ـ از ریز و درشت ـ که با هم بحث کرده بودیم، با مهارت گرد می‌آورد و نبوغ خود را در نمایشنامه‌نویسی به آن می‌افزود. گهگاه ناگزیر می‌شدم با واقعیت کسالت‌بار امکان قانونی، پر پروازش را ببندم و به او اطمینان بدهم که اگر وکیل به راه خود برود، حذفش می‌کنند. به دفتر کار بر می‌گشتیم تا راهی برای مخمصه اخلاقی پیدا کنیم.

از آن‌جا که پیش‌بینی می‌کردم شاید مرا با شخصیت اصلی مقایسه کنند، مجبور بودم بین خودم و او فاصله بگذارم. می‌خواستم تا جایی که امکان دارد زندگی شخصی او با من تفاوت داشته باشد و در عین حال برخی مشکلات را مطرح کنم که برای آنانی که شغل خود را دوست دارند همیشه پیش می‌آید. بهای این کار گزاف است و ما

www.ketab.ir

می‌خواستیم همین را هم به فیلمنامه بیفزاییم. تنها اختلاف جزئی ما بر سر زندگی خصوصی کاترین بود.

اشتغال خاطر اصلی من دشواری در برنده شدن در پرونده‌هایی است که پیش‌داوری‌های ناگفته زیادی درست زیر سطح آن می‌جوشد. در پرونده‌های ایرلندی‌ها، پرونده‌های مربوط به دفاع از سیاهان، پرونده‌های تجاوز و پرونده‌های سوءاستفادهٔ جنسی به این موارد بر می‌خورید. دستورالعملی نهانی در این موارد هست که اگر می‌خواهید محاکمه منصفانه باشد، باید با آن مبارزه کنید. اما گاه شور و هیجان عمومی بالا می‌گیرد و با هیولایی دست و پنجه نرم می‌کنید که نیرومندتر از هر وکیلی است. در برخی محاکمات ایرلندی‌ها این اتفاق را دیده‌ایم و دلم می‌خواست مجموعهٔ ما با این شیوهٔ عجیب مقابله کند که وقتی موضوع این همه حساس است بار برهان را جابه‌جا می‌کند. معمولاً تصور می‌رود که این بار به دوش بازپرسی است. برعهدهٔ وکیل مدافع است که کاری را انجام دهد که دیگران پیوسته انکار می‌کنند، یعنی اثبات بی‌گناهی متهمان. از همان ابتدا می‌دانستیم درگیر شدن با پرونده‌های ایرلندی ممکن است خشم عده‌ای را برانگیزد، اما لازم بود پرونده‌ای ایرلندی هستهٔ اصلی این مجموعه باشد.

هر قدر از روابط و نقش‌های متقابلمان مطمئن‌تر می‌شدیم، فیلمنامه‌ها منسجم‌تر می‌شد. با نگاهی به طرح اولیه، جالب است ببینیم که چطور مضامین و ایده‌ها در فرآوردهٔ نهایی درست، مطابق همان اول درآمده‌اند. با این حال، فقط پس از کار بر روی این مضامین بود که زیرساخت آن بسط یافت و بازتاب بریتانیای دههٔ هشتاد و فرسایش آزادی شد. این مجموعه به طور ضمنی وضع ملت را نیز نشان داد، چرا که حقوق آینه‌ای در برابر جامعهٔ قرار می‌دهد، به شرط این‌که به روشنی در آن بنگرید.

بعدها آشکار شد که قهرمانان ابداعی ما هم نیروی محرکه خود را دارند و رفتار خود را تحمیل می‌کنند. کاترین و فرانک و بینگم همه شخصیت‌هایی منسجم بودند که زندگیشان رابطهٔ متقابلی با ما داشت. گاه بر سر این‌که احساس و کردارشان چیست کلنجار می‌رفتیم و جرو بحث می‌کردیم و در نهایت که کارگردان‌ها و بازیگرها درگیر کار می‌شدند، استقلال شخصیت‌ها را می‌پذیرفتیم. اکنون دیگر محال است

www.ketab.ir

فکر کنم که کاترین هیوز کم‌ترین شباهتی به من دارد و به تازگی فهمیده‌ام که پیتر دست به شوخی زیرکانه‌ای زده و حروف اول اسم مرا وارونه کرده و نام او را ساخته است.

محصول این طرح همانی شد که من می‌خواستم. هرچه بیش‌تر دربارهٔ تهیه کننده‌ها می‌شنیدم، بیش‌تر می‌فهمیدم چقدر خوش شانس بودیم که مایکل ویرینگ تهیه کنندهٔ ماست. وقتی کارگردان‌ها و بازیگرها همراهی کنند، او همکار خوبی است. همه از فیلمنامه‌های سنجیدهٔ پیتر فلانری لذت بردند و یادآوری کردند که کاری با چنین کیفیت در تلویزیون جزو نوادر است. برای من این همکاری موفقیت شایانی بود و هیچ احساسم بی‌پاسخ نماند. احترام و سپاس بی‌کرانم نثار پیتر باد که این کار را پذیرفت.

هلنا کندی

ژوئن ۱۹۹۰

در قسمت آخر عدالت کور، کاترین هیوز، که از مبارزه علیه دولت خسته و موقتاً سرخورده شده، رو به دوربین می‌گوید: «در این کشور معنای آزادی را فراموش کرده‌ایم، به همین جهت کسی غم عدالت را نمی‌خورد.» مقصود از این جمله آن بود که تماشاگر از لحاظ دراماتیک یکه بخورد و از لحاظ سیاسی نگران شود.

دههٔ ۱۹۸۰ سال‌هایی نبود که بتوان عدالت را در دادگاه‌ها یا نمایش صریح آن را در تلویزیون دید. از صدر تا ذیل تهیه کنندگان تلویزیون در قبال چیزهایی که در این سرزمین روی می‌داد فرصت‌طلب و ابن‌الوقت بودند. این‌که عدالت کور در حمله به بی‌عدالتی بی‌پروا بود، دستاورد تهیه کننده‌اش، مایکل ویرینگ و مسبب آن، وکیل مدافع هلنا کندی بود. گواه این دستاورد ــ و همچنین گواه این‌که حمله به دولت چه کسانی را رنجانده و صدایشان را به اعتراض بلند کرده ــ عدهٔ زیادی هستند که پس از پخش مجموعه به من گفته‌اند: «نصف عدالت کور را دیدم و یکهو به خودم گفتم: نباید تماشایش کنم. شما مجاز نیستید این چیزها را در تلویزیون بگویید، من هم مجاز نیستم بشنوم.» همچنین این گفته‌ها ملاک فرسودگی توقعات تماشاگر در زمینهٔ نمایش و مجموعه‌های تلویزیونی نیز بود.

www.ketab.ir

بنابراین به جای این‌که چگونگی ساختن عدالت کور را در این‌جا توضیح دهم، بهتر است یکی دو دلیل را باز کنم که چرا نزدیک بود ساخته نشود؛ یا اگر موافق باشید، چرا چیزهایی مثل عدالت کور این قدر کیمیا هستند. اجازه بدهید بگویم که در تلویزیون پیش‌تر طرح‌ها راکنار می‌گذارند. شاید از هر پنج طرح چهار تا به مرحلهٔ تولید نرسند. تجربهٔ شخصی من در تلویزیون پیش از نوشتن عدالت کور این طور بود. یک سریال شش قسمتی دربارهٔ فساد در زندگی عمومی بریتانیا و یک فیلمنامهٔ واحد دربارهٔ جنگ فالکلند نوشته بودم و هیچ‌کدام تولید نشده بود. مجموعه‌ها ــ که دو سال رویش کار کرده بودم ــ با تغییر مشاورین بی.بی.سی به بایگانی سپرده شدند. هرگز از بابت تصمیم مایکل گرید هیچ توضیحی به من ندادند. شک دارم که فقط نتیجه خانهٔ تکانی آدم تازه‌ای بوده باشد. تهیه کننده فیلمنامهٔ فالکلند را به همین سادگی که از آن خوشش نیامده بود رو کرد و گذشته از بهانه‌های دیگر آن را «غیربریتانیایی» اعلام کرد. بعدها او نیمه ویران را تهیه کرد، که ادعانامهٔ گویایی به طور کلی علیه جنگ بود و تا آن‌جاکه یادم می‌آید برخلاف فیلمنامهٔ من نه در ریشه‌ها و رفتار سیاسی این جنگ خاص تردید روا می‌داشت و نه ریشخندش می‌کرد. آیا جا برای هر دوی این‌ها نبود؟ یا در زمانی می‌زیستیم که دو فیلمنامهٔ تلویزیونی دربارهٔ چنین حادثهٔ مهمی از سر خیلی‌ها زیادی بود. خوب، چنان که برخی مفسرین می‌گویند، حتی یکی هم از سر خیلی‌ها زیاد است.

نکته این‌جاست که هر دو کار من از قضای روزگار به زمان و مکان بدی برخورد و قربانی سلیقهٔ شخصی شد. توطئه‌ای علیه آثار جدی در کار نیست، اما همیشه بر سر راه هر چیز بلندپروازِ مجادله‌انگیز سد آهنینی وجود دارد که عبور از آن روز به روز دشوارتر می‌شود. طرح بلند پرواز همیشه به معنای گرانبهاست و همین تهیه کننده را وا می‌دارد که برای تأمین منابع مالی به جستجوی تهیه کنندهٔ مشترک برآید. این هم به نوبهٔ خود سبب می‌شود که اگر سرمایه‌گذار خارجی پیدا شود، محصول بهتر به فروش می‌رسد. پول تهیه کنندهٔ مشترک برای عدالت کور و بچه‌های سیاه مهیا نشد، اما هر دو ساخته شدند. ولی کارهای دیگر انجام نشد. هزینهٔ لبهٔ تاریکی فراهم شد، پس این مجموعه مشکلی نداشت. بقیه داشتند. نکته این‌جاست که اولین پرسش هر تهیه کنندهٔ مجموعهٔ تلویزیونی این است: «آیا سرمایهٔ مشترک را جلب می‌کند؟» در

این‌جا مایلم این سؤال را مطرح کنم: «آیا ملتی که با پنجاه میلیون سکنه نتواند مجموعهٔ تلویزیونی دلخواهش را بسازد، بدون این‌که سرمایهٔ فلان نقطهٔ دور افتادهٔ امریکا یا استرالیا را جلب کند، راه و روشش درست است؟»

وانگهی طرح مجادله‌انگیز معمولاً به معنایی سیاسی است و همین تهیه‌کنندهٔ تلویزیونی را وا می‌دارد به این در و آن در بزند ـ این بار نه برای جلب سرمایهٔ خارجی، بلکه برای کسب مجوّز حقوقی. از این دو عامل زیانبار، دومی ـ یعنی تأثیر روزافزون حقوقدان‌ها ـ که تهدید جدی‌تری است، تأثیر بیش‌تری برآیندهٔ نمایش در تلویزیون می‌گذارد. فیلمنامهٔ قسمت سوم عدالت کور آن قدر دست به دست گشت ـ چون با این مسئله پردردسر سر و کار داشت که آیا اعضای ارتش آزادی‌بخش ایرلند (IRA) می‌توانند در دادگاه‌های بریتانیا انتظار محاکمهٔ منصفانه‌ای داشته باشند ـ که پخش قسمتی از آن تصنعی به نظر می‌رسید. سرانجام این قسمت پخش شد، البته منهای چند سطری که در محکومیت گیلفوردفور، خانوادهٔ مگوئیر و بیرمینگهم شک می‌کرد، که به نظر من تفسیر منصفانه‌ای بود، اما طبق نظر مشاوران حقوقی سبب بدنامی افسران پلیس می‌شد. البته نمی‌توان انتظار داشت مشاوران حقوقی بینش کاملی داشته باشند ـ بگذریم از نویسندگان ـ اما قدری عقل سلیم و اندکی گستاخی هم نباید از دست برود.

سه سال در برابر گستاخی چه بهایی است؟ سریال من دربارهٔ فساد که در ۱۹۸۴ ماستمالی شده و داخل کشور رفته بود باز با مشکل روبه‌رو شده است. چهارچوب کلی آن را ـ که شخصیت‌های داستانی که در نیروی پلیس، مجلس، دولت محلی درگیر چرخدنده‌های حوادث تاریخ معاصرند ـ خودبه‌خود بدنام کننده می‌دانند. نظر مشاوران حقوقی روشن است و روشن‌تر از پیش می‌شود: نمایش مساوی داستان است، همین و بس. اگر بگذاریم نفوذشان با آهنگ کنونی پیش برود، سرانجام نسل جدیدی از درام را به عرصه می‌رسانند که ارسطو هیچ گاه آن را پیش‌بینی نکرده است: درامی که هرگونه رجوعی به زندگی عمومی از آن حذف شده است؛ درامی که در آن هیچ شخصیتی نباشد که بتواند با هیچ موجود زنده‌ای در سراسر سیاره مقایسه شود، با نیم‌رخی بسیار والاتر از کتابدار عمومی میانه حال. این نوع جدید درام کاملاً خصوصی را که در آن چیزی درباره موضوعی که واقعاً رخ داده نیست، یا

www.ketab.ir

چیزهایی را که بر سر افراد حقیقی می‌آید نادیده می‌گیرد، چه می‌توان نامید؟ البته نیازی نیست نامی ابداع کنیم. این نام هم اکنون وجود دارد و سال‌ها داشته است. نام آن همسایگان یا خیابان تاجگذاری یا مثل همیشه نمایشنامهٔ امروز است، خدا به داد ما برسد. البته من مخالفتی با این‌ها ندارم. فقط نمی‌خواهم تماشایشان کنم، چه برسد به این‌که چیزی درباره‌شان بنویسم. یکی از همکاران به تازگی یک ایده بالقوه جنجال برانگیز را به بی.بی.سی ارائه داد. در آن‌جا از او خواستند که پیش از شروع نوشتن با مشاوران حقوقی صحبت کند!

به هر حال چه جای شکوه و شکایت؟ عدالت کور بدون تن در دادن به سازش برای سرمایه‌گذاری مشترک و بدون توجه چندانی به هدف مشاوران حقوقی ساخته شد. در وقت مناسب اول شب پخش شد. ما همه جایزه گرفتیم. بی.بی.سی شاید باز سراغ چنین طرحی برود، هر چند هزینه‌اش گزاف است. شاید حتی به ساختن مجموعهٔ دوم علاقه‌مند شوند. البته اگر من وقتش را داشته باشم. شاید من هم وقتش را پیدا کنم نوشتن عدالت کور مایهٔ شور و نشاطم شد. داستان‌هایش به دل میلیون‌ها تن نشست و صدای نارضایتی بی‌پروایش هزاران تن را که صدایشان در اواخر دههٔ هشتاد گرفته و خسته بود شاد کرد. بسیاری که در ساختن عدالت کور دخیل بودند، آن را کامل‌ترین کار حرفه‌ای خود دانستند و دیده‌ام که مثل من از این‌که در آن سهیم بودند بی‌اندازه به خود می‌بالند.

مایکل ویرینگ زمانی به من برونتو سوروس[1] لقب داد. این لقب برای تعبیر شکل و شمایل و نوع غذا خوردنم نبود، بلکه بر موقعیتم در بین دستهٔ کوچکی از نویسندگان ناظر بود که هنوز هم دلشان می‌خواهد فیلمنامه‌های بزرگ بنویسند. گمانم می‌ترسد من در اقلیمی متغیر رو به انقراض بروم. اما من در قیاس با برونتو سوروس تازه سال‌ترم و به هر حال آن نظریهٔ تکاملی را ترجیح می‌دهم که می‌گوید دایناسورها بال در می‌آورند تا به بقایشان ادامه دهند. درام تلویزیونی مسایل بسیار بزرگی پیش رو دارد و دلایل کافی برای هراس در آینده وجود دارد. اما در قیاس با دارالمجانین فیلم جهانی و تئاتر تجاری که موزیکال‌ها و نمایش‌های

---

۱. Bront Saurus نوعی از جانوران خزندهٔ دورهٔ ژوراسیک که گاهی به طول بیست متر و ارتفاع چهار متر می‌رسیده‌اند.

www.ketab.ir

مبتذل بر آن مسلطند، زمینهٔ اصلی بروز استعدادهای جدی است. چیزهای زیادی هست که می‌توان درباره‌اش صدا به اعتراض بلند کرد؛ می‌توان داستان‌های تکان‌دهندهٔ بسیاری را پرداخت؛ نبردهای بسیاری را برای حق دستیابی به امواج هوایی و دفاع از آزادی به راه انداخت، تا بتوان همچنان روشنفکر، ناراضی، ناجور و ناسازگار باقی ماند. مثل برونتو سوروسی که روی درخت رفته باشد.

پیتر فلانری

ژوئن ۱۹۹۰

www.ketab.ir